

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَائِةِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَوةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرَّبُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنَّا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

شهادت سردار بزرگوار و رشید مرحوم حاج سیدرضی موسوی را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و رهبری معظم و همه‌ی رزمندگان در راه حق و اسلام و اهل بیت علیهم السلام تسلیت عرض می‌کنیم و امیدوار هستیم که خدمات ممتد شاید بیش از بیست سال، بیست و پنج سال آن بزرگوار در صحنه‌های مختلف مقبول حق تعالی ان شاء الله بوده باشد و ان شاء الله ایشان هم جزء کسانی باشد که «یرزق عند ربهم» ان شاء الله! و خدای متعال ان شاء الله به همه‌ی ما توفیق درک وظایف و عمل به آن‌ها خالصاً لوجهه تبارک و تعالی عنایت بفرماید که بالاخره این زندگی پایان خواهد یافت و ان شاء الله با روی سفید ان شاء الله به ملاقات حق تعالی نائل بشویم ان شاء الله!

«و الحال انّ دلیل الحیازة الخاص لا یثبت به مشروعیة هذا السبب بالنسبة للشخص الاعتباری.» خب ادله‌ای که دلالت می‌کرد که حیازت مملک است دیدیم که آن ادله قصور داشت از این که شخص اعتباری را شامل بشود که دیروز توضیحات آن گذشت. بنابراین ما به ادله‌ی لفظیه‌ی وارده‌ی در باب حیازت نمی‌توانیم تمسک کنیم برای شخص اعتباری. اما می‌توانیم برای اثبات این مطلب از بعض ادله‌ی دیگر که قبلاً به آن اشاره شد بهره ببریم. فلذا می‌فرمایند که «و الحال انّ دلیل الحیازة الخاص» آن دلیل‌های خاص و ویژه‌ای که گذشت «لا یثبت به مشروعیة» این سبب که حیازت باشد به نسبه‌ی به شخص اعتباری. «نعم، یمكن» اثبات این حیازت را به تمسک به ادله‌ی عقود «بالتقریب الثانی من التقریبین المذكورین فی السبب الأوّل» که نمی‌دانم توی بحث یا بعضی دوستان تشریف آوردند توضیح دادم آن این است که به خود ادله‌ی حیازت نمی‌توانیم تمسک کنیم ولی به ادله‌ی وفاء به عقود و صحت عقود می‌توانیم تمسک کنیم به این بیان که خب حالا شرکتی رفت و حیازت کرد مثلاً شرکتی ماهی حیازت کرد یا چیزهای دیگری

دریایی که حلال است حیات کرده، میگو مثلاً حیات کرده، الان شرکت‌هایی هستند این کارها را می‌کنند دیگر، کشتی‌هایی دارند این کارها را می‌کنند. حالا این شرکت که یک شخص اعتباری است آمد این ماهی‌ها را توی بازار عرضه کرد و مردم خریدند، الان این‌جا پیش عرف که در عرف آن شرکت را مالک می‌دانند، حالا ما می‌خواهیم ببینیم شرعاً مالک است یا نه؟ ولی عرف که شک نداریم که، عرف می‌گویند این‌ها بله این ماهی‌ها مال شرکت است، این میگوها مال شرکت است. خب الان وقتی مردم می‌خرند عرفاً در عرف عرب صادق است این باع؟ این بیع است؟ این شراء است؟ این عقد است؟ بلا اشکال این عناوین صادق است. وقتی این عناوین صادق بود پس «احل الله البيع» و «وفوا بالعقود» و «تجارة عن تراض» و این‌ها می‌گیرد این عقد را. پس این عمومات دلالت می‌کند به این‌که این نقل و انتقال حاصل شد یعنی آن ماهی شد مال شمای مشتری. پول شما هم که مشتری هستید شد مال آن شرکت. این نقل و انتقال حاصل شد. وقتی ادله دلالت کرد بر این‌که این معامله درست است و نقل و انتقال حاصل شده این ادله به دلالت التزام دلالت می‌کند که پس شارع حیات او را قبول کرده که آن در اثر حیات مالک ماهی‌ها و میگوها شده که حالا این معامله درست است و الا اگر مالک این ماهی‌ها و میگوها نشده چه جوری این معامله درست است؟ صحت این معامله لا یمکن الا به این‌که این ماهی‌ها و این ماهی‌ها مال شرکت باشد تا این ماهی به مشتری منتقل بشود پول به این شرکت منتقل بشود. و این‌که این ماهی‌ها و این میگوها مال این شرکت باشد نمی‌شود جز این‌که شارع آن چون سبب دیگری ندارد جز آن حیات چون آن صید، پس معلوم می‌شود شارع قبول کرده که اگر این شخص اعتباری بیاید صید کند، حیات کند مالک می‌شود «و بهذا یثبت» به این بیان به این‌که این سبب ثانی که حیات است در مورد شخص اعتباری هم سببیت برای تملک دارد، همان‌طور که در شخص حقیقی دارد در شخص اعتباری هم دارد.

س: ...

ج: بله دلیل این است دیگر مثل دلیل اینی می‌ماند، چون مقدماتش را توجه نکردید، مقدماتش این بود که ...

س: ...

ج: توی بیع حکم شارع هم نگفته البیع الشریع، حقیقت شرعیه که ندارد بیع، عقد که حقیقت شرعیه ندارد، همین معنای عرفی دارد این هم مصداقش است درست؟

س: ...

ج: بله «فتیموما صعیداً طیباً» صعید طیب چی هست؟ همین خاک و شن و سنگ و فلان و این‌ها درست؟ حقیقت شرعی که ندارد که، خب این‌جا هم همین جور است بیع که حقیقت شرعی ندارد، تجارت که حقیقت شرعی ندارد.

س: ...

ج: خب کو؟ کو؟ آن شرایطی که این‌جا بگوید الان کدام شرط است؟

س: ...

ج: چرا مگر هر جا تخصیص خورده دست برمی‌داریم ...

س: ...

ج: نه گفته، کجا گفته، ببینید این‌ها را دقت کنید، این مقدماتی که گفتیم به آن دقت کنید، اگر یک جایی مردم عرف عام یک کسی را مالک نمی‌داند، وقتی مالک نمی‌داند نمی‌گویند تو مشمول «اوفوا بالعقود»، اگر کسی یک چیزی را غصب کرده دارد می‌رود می‌فروشد نمی‌گویند این «احل الله البیع» این را می‌گیرد چون می‌گوید تو مالک نیستی، باید مالک عرفی باشد درست؟ هر جا مالک عرفی هست این‌ها می‌گویند «احل الله البیع» خب شاملش می‌شود دیگر، چون بیع که صادق است، اگر مالک عرفی نباشد بیع صادق نیست. ولی الان این بیع صادق است. حالا پس بنابراین مقدمه‌ی حرف این بود که شخصیت‌های اعتباری وقتی می‌آیند صید می‌کنند، وقتی می‌آیند حیازت می‌کنند در عرف عقلاء این‌ها مالک هستند، چون مالک می‌دانند اگر آمدند معامله روی این‌ها کردند آن واژه‌های عرفی‌ها را صادق می‌بینند، وقتی این واژه‌های عرفی صادق بود شارع هم روی همان واژه‌ها بما له من المعنا العرفی حکم باز کرده. پس بنابراین این بیع عرفیه می‌شود صحیح، این اجاره‌ی عرفی می‌شود صحیح. وقتی صحیح شد حالا یک دلالت التزام دارد، مثبتات امارات گفتیم حجت است این ظهور است دیگر، این ظهور اماره است مثبتات آن حجت است، پس معلوم می‌شود شارع هم قبول کرده آن ملکیتی که عرف قبول کرده بوده. حالا که آن ملکیت را قبول کرده سبب این ملکیت چی بوده؟ تعبدی همین‌طور قبول کرده گفته حیازت مالک نمی‌شود من همین‌جوری دارم می‌گویم این ملک است؟ بلکه نه ظهور عرفی‌اش هم این است که پس بنابراین این حیازت را قبول کرده که سبب ملکیت می‌شود برای

شخص اعتباری. این هم دلیل، پس بنابراین اگر ما به خود ادله‌ی حیات نتوانستیم حیات کنیم اما به برکت ادله‌ی عقود و ایقاعات این عمومات و اطلاقات می‌توانیم به دلالت التزام و این‌ها تمسک کنیم.

س: ...

ج: العرف؟؟؟ می‌گوییم مالک است، همه‌ی عالم دارند می‌گویند این شرکت را ...

س: ...

ج: به همین اطلاقات و عمومات.

س: ...

ج: عجب است واقعاً! بابا مالکیت عرفیه باعث می‌شود که بیع صادق باشد عندالعرف، چون عرف می‌گوید چی؟ عرف می‌گوید بیع عبارت از این‌هاست که کسی که مال خودش را به دیگری منتقل کند، این‌ها بگوید بعثتک، خب این‌جا که همه هست دیگر، این‌ها که همه وجود دارد دیگر.

و اما به خدمت شما عرض شود که «کما یمكن التمسک ببناء العقلاء بتقاربه الثلاثه» راه دوم این است کم قبلاً در صفحه‌ی صد و هفتاد این‌ها گذشت پنج راه آن‌جا ذکر کردیم، راه دوم چی بود؟ و بناء عقلاء بود به تقاربه ثلاثه که تقریب اول این بود که سیره‌ی خارجی‌های عقلاء بر این است که می‌گویند تملک پیدا می‌کند به حیات، مثلاً در زمان ائمه علیهم السلام اگر متولی یک مسجد می‌رفت چکار می‌کرد؟ می‌رفت برای گرمایش مسجد از توی بیابان خار و خاشاک و نمی‌داند هیزم و فلان و این‌ها جمع‌آوری می‌کرد می‌آورد می‌گفتند این برای مسجد جمع کرده می‌گویند بله این می‌شود ملک مسجد، اگر خود آن متولی هم بردارد ببرد خانه‌اش می‌گویند این غصب کرده. اگر کسی دیگر بیاید آن‌ها را بردارد ببرد می‌گویند غصب کرده این‌ها مال مسجد بود. پس از همان زمان سابق این جور بود که اگر حیات کنند برای مسجد، ممثل امر اعتباری که آن موقع موجود بوده، مثل مساجد که موجود بوده، کنیسه‌ها که موجود بوده، یا حتی بیت‌المال. حضرت امیر بر طبق آن مسئله معروف وقتی که کسی آمد کار خصوصی داشت حضرت چراغ بیت‌المال را خاموش کردند. این چراغ مال بیت‌المال است، ملک بیت‌المال است. حالا آمدند برای گرمایش بیت‌المال حضرت کسی را فرستاد گفت بروید مثلاً هیزم و این‌ها بیاورید برای گرمایشی و این چیزها رفتند آوردند. می‌شود این ملک کی؟ می‌شود ملک بیت‌المال، مثل این‌جا. پس ما می‌بینیم که در زمان شارع سیره بر این بوده که

حیازت سبب تملیک و تملک بعض امور اعتباریه رائجیه در آن‌زمان می‌شده است. این پس از این راه هم می‌توانیم فی‌الجمله یا بالجمله حالا علی‌اختلاف الامدقه بگوییم که از این راه هم می‌توانیم استفاده کنیم. این یک بیان بیان دوم این بود که ارتکاز عقلائی این است ولو این که حالا مترجم به عمل نشده باشد که بله، توی ارتکاز عقلائی این است که اگر متولی یک امر اعتباری حالا مدیرعامل باشد، رئیس باشد، متولی باشد، این است که اگر او برای این امر اعتباری رفت کاری کرد این ملک آن امر اعتباری می‌شود و شارع این‌ها را ردع نفرموده.

و بیان سوم این بود که بخشی از این موارد سیره عقلائی بوده، در زمان شارع بوده، شارع ردع نفرموده، ما از آن‌ها الغاء خصوصیت بکنیم. این سه راهی بود که قبلاً برای بناء عقلاء گفته شد. حالا درست است همه‌اش؟ درست نیست؟ دیگه این بحث‌هایش سر جای خودش است در آن‌جا، این هم راه دوم.

راه سوم این هست که «و الإستعانه بدلالة ولاية الفقيه إن تمت» راه سوم این است که به مسئله ولایت فقیه اگر بپذیریم که فقیه چنین ولایت گسترده‌ای حتی برای این جور تشریحات هم خدای متعال و شارع مقدس به او داده. حالا شارع می‌آید، فقیه می‌آید چی می‌کند می‌آید اعلام می‌کند به این که «من جعلت حیازة» برای اشخاص اعتباری را «سبباً للملکیة» آن را سبب ملکیت قرار دادم. این هم اگر ما قبول کنیم که چنین ادله‌ای داریم که دلالت کند بر اعطاء این حق، حق تشریح در مواردی که نیاز دارد جامعه به ولی فقیه، این هم می‌شود راه دیگری که با او می‌توانیم مطلب را اثبات بکنیم. منتها این راه اخیر مرهون این است که ما چنین ادله‌ی داله‌ی بر این مطلب را در محل خودش داشته باشیم. خب این هذا کلامنا در سبب ثانی که حیازت بود که البته طبق آن‌چه که عرض کردیم حقیقت این بود که این السبب الاول باشد که آن بحث قبلی درحقیقت سبب نبود؛ بلکه همین سبب‌ها می‌خواستیم ببینیم اطلاقش آن موردی که هم‌زمان هم باشد می‌گیرد یا این که هم‌زمانی را نمی‌گیرد؟ پس آن می‌شود السبب الاول می‌شود حیازت.

السبب الثانی: یا به تعبیر کتاب السبب الثالث احياء موات است. خب ما ادله‌ای داریم که از آن ادله استفاده می‌شود اگر شخص طبیعی احياء موات کرد این مالک می‌شود؛ در این زمینه روایاتی داریم، ادله‌ای داریم که این مالک می‌شود، سیره عقلائی هم داریم. در تمام عالم این است که اگر کسی به‌خصوص در آزمنه‌ی سابقه که حالا دولت‌های این جور حاکم گسترده‌ی همه‌ی جهات را تحت سلطه خودشان بیاورند نبوده، مردم توی بیابان می‌رفتند خانه می‌ساختند،

مزرعه می‌ساختند، چه می‌ساختند، خب این معمولاً مالک‌شان می‌دانستند دیگه این بوده. حالا صحبت سر این است که آن مسلم است؛ إنما الکلام در این است که همان‌طور که احیاء برای شخص طبیعی موجب ملکیت می‌شود، احیاء برای شخص اعتباری چی؟ این هم موجب ملکیت می‌شود یا نمی‌شود؟ مثلاً یک‌جا مسجدی است بعد ین مسجد حالا انبار می‌خواهد که مثلاً فرش‌های اضافی‌اش را فلان این‌ها بگذارند توی انبار. یک زمین مباحی در کنارش بود متولی مردم رفتند آن‌جا را احیاء کردند، ساختمان ساختند فلان، برای این که این بشود انبار مسجد. حالا این آیا واقعاً این زمین می‌شود مال مسجد دیگه؟ یک کسی بیاید غصب بکند بردارد غاصب است یا نه؟ که با احیاء بشود؛ یا مثلاً برای این که فرض کنید یک مسجدی احتیاج دارد به درآمد برای این که گرمایش و سرمایش و فرش و نمی‌دانم تمیزی و خادمی می‌خواهد و فلان و این‌ها، یک تمیزکننده‌ای می‌خواهد، فلان و این‌ها. بروند آقا، یک زمینی را احیاء کنند، کشاورزی کنند، بفروشند محصولاتش را، یک درآمدی باشد برای این مسجد، برای این حسینیه، برای حرم، برای یک‌جای دیگر. خب می‌شود یا نمی‌شود؟ این مال، این زمین، این‌ها که احیاء کردند می‌شود مال آن مسجد؟ مال آن شخص اعتباری؟ یا حالا امروز که شخصیت‌های اعتباری جدیدی پیدا شده، شرکت‌ها، بانک مثلاً، برود یک جایی را احیاء بکند. یک زمین مواتی را احیاء بکند. مال او می‌شود یا نمی‌شود؟ خلاصه حرف این‌جا هم این است که همان‌طور که در حیات گفتیم ادله‌ی لفظیه وارده‌ی در باب احیاء موات؛ خود آن ادله‌ی لفظیه عناوینی در آن أخذ شده که شامل شخص اعتباری نمی‌شود. پس دست‌مان از آن ادله کوتاه است. اما از همین راه‌های ثلاثه‌ای که امروز در حیات گفتیم این راه‌های ثلاثه باز است. که در باب احیاء هم می‌توانیم به این ادله‌ی ثلاثه‌ای که اخیراً به آن اشاره کردیم از این راه اثبات بکنیم. می‌فرماید «السبب الثالث: إحياء الموات

إذا أحي الشخص الطبيعي أرضاً مواتاً فالمشهور أن فعله هذا» فعل آن شخص طبیعی این مطلب را که احیاء باشد «سبب لملکيته لها» باعث ملکیت آن شخص طبیعی می‌شود. مر آن ارض را «ولهذه المسألة أدلة خاصة سنطرحها». ادله‌ی خاصه و ویژه‌ای دارد که به‌زودی طرح خواهیم کرد. «والآن بناءً على هذا القول»، که این سبب برای شخص طبیعی است «لو حصل الإحياء من جهة الشخص الاعتباری» البته «بمباشرة ممثله». خودش که نمی‌تواند. ولی ممثلش بیاید این کار را بکند. البته الان با این چیزهایی که درست شده، هوش مصنوعی و این‌ها که درست شده، الان ربات‌هایی درست ممکن است بکنند، خب این ربات که آدم نیست. ولی می‌تواند مباشرت بکند یک‌جایی را احیاء

بکند. این، شاخ بزند و دانه بپاشد نمی‌دانم فلان و این‌ها، تصویر دارد. تا حالا این‌که امر اعتباری و غیر انسان؛ او خودش بخواهد مباشرت بکند این فرض نبود در خارج این. اما نه، الان، الان توی خیلی کارخانه‌ها هست. حتی بیمارستان‌ها هست. این‌ها الان ربات‌هایی ساخته شده که انجام می‌دهند. اعمالی را انجام می‌دهند. خب حالا آیا ما دلیل داریم که اگر حالا یک رباتی ساختند، مباشرتاً آمد احیاء کرد.

س: ...

ج: آره دیگه، آدم که نیست. عقل و شعور عمومی که ندارد. او لابد برنامه‌ای به او می‌دهند، چیزی به او می‌دهند طبق او می‌تواند... خب این‌جا... انسان که بالاخره نیست. نماز که بر او واجب نیست. نماز بخواند، روزه بگیرد، آدم که نیست که، یا نگاه کردن به او بگوییم مثل نگاه کردن مرد، نباید به او نگاه بکنند این آدم، این‌ها که نیست. ولی امر اعتباری است دیگه. اعتباری که این‌جا می‌گوییم یعنی از آن خارج است دیگه، آن معنای عام اعتبار است. و الا به مسجد هم می‌گوییم امر اعتباری. خب می‌فرماید «وَالآن بِنَاءً عَلَى هَذَا الْقَوْلِ، لَوْ حَصَلَ الْإِحْيَاءُ مِنْ جِهَةِ الشَّخْصِ الْإِعْتِبَارِيِّ» به واسطه، به مباشرت ممثل و نماینده و مدیرعامل و رئیس و این‌ها. «فهل تشمل هذه الأدلة» که در مورد شخص طبیعی دلالت می‌کرد. «هذا الإحياء» را «أم لا؟» «ففي صحيحة محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام» که این ابی جعفر اول هست یعنی امام باقر سلام‌الله‌علیه. «قال: «أَيُّمَا قَوْمٍ أَحْيَوْا شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا فَهَمُّ أَحَقُّ بِهَا وَهِيَ لَهُمْ». هر قومی که مقداری از زمین را احیاء کند و آباد کند پس آن قوم احق به آن زمین هستند «و هي لهم» و این زمین مال آن‌ها است. این اگر تا این‌جا بود احق بها، فقط اولویت را اثبات می‌کرد نه مالکیت را. بعد که فرمود «و هي لهم» این اصلاً مال آن‌ها است. این لام لام ملکیت است ظاهرش.

«وفي صحيحة زرارة ومحمد بن مسلم وأبي بصير وفضيل وبكير وحمزان وعبدالرحمن بن أبي عبدالله عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مَنْ أَحْيَا أَرْضاً مَوَاتاً فَهِيَ لَهُ، وورد به مضمون این دو روایت در این باب روایات دیگری که آدرس داده شده مراجعه می‌فرمایید به وسائل. و ورد؛ بله گفتیم. «ولكن الروایات المذكورة لا تشمل الشخص الاعتباری»، چون آن یکی که قوم در آن بود. این هم «مَنْ» بود که گفتیم دیروز «مَنْ» مال ذوی‌العقول است. آن هم که قوم بود. «لا تشمل الشخص الاعتباری لأنها ناظرة إلى إحياء الشخص الطبيعي الذي يحيى أرضاً مواتاً لنفسه»، که ظاهر این هم می‌گوید برای خودشان هم آمدند. حتی اگر یک طبیعی برای دیگری

هم باشد شاید مشمول این نشود. «فعنوان القوم» در حدیث اول «ینصرف إلى الأشخاص الطبيعيين، ومنصرفاً» آن قوم از اشخاص اعتباری. «حتی أنه لا يشمل الجمعيات. فانما یصدق علیهم فی عنوان القوم هم الأفراد، لا العنوان الاعتباری الحاصل من اجتماعهم». حتی قوم، ایشان می‌فرمایند که حتی قوم هم، کلمه واژه قوم هم جمعیت‌ها را شامل نمی‌شود. بلکه افراد را شامل می‌شود. یعنی این زید، بکر، خالد، فلان. اما عنوان جمعیتی که یک عنوان انتزاعی از او است و اگر چیزی آمدم برای جمعیت آمدم احیاء کردیم. نه برای این، این، این. یعنی عنوان جمعیت. به‌حیث که اگر این مرد، آن مرد، به این‌ها ربطی ندارد. مال عنوان جمعیت است. اصلاً جمعیت فرض کنید مستمندان، جمعیت نمی‌دانم بیماران فلان، این عنوان جمعیت هم عنوان قوم بر آن صادق نیست. پس مشمول آن دلیل اول نمی‌شود. مشمول دلیل ثانی هم نمی‌شود. چون جمعیت بما هو جمعیت؛ این عنوان انتزاعی که عقل و شعور و این‌ها ندارد که این افراد هستند که محل انتزاع هستند، آن‌ها را دارد. می‌فرمایند که «حتی أنه» یعنی عنوان قوم شامل جمعیت هم نمی‌شود. «فانما یصدق علیهم» عنوان قوم آن افرادی هستند که این انتزاع از آن‌ها می‌شود. نه این عنوان اعتباری جمعیتی که حاصل می‌شود از اجتماع آن‌ها. و هم‌چنین باز ... این مال روایت اولی.

و هم‌چنین «ذکرنا آنفاً» در گذشته نزدیک در بحث حیازت «أنَّ مَنْ» الواردة الحدیث الثانی» این هم منصرف است از شخص اعتباری. خب. «والأشخاص الطبيعيون الممثلون للشخص الاعتباری، یصدق علیهم عنوان: «قوم»، و «مَنْ»، خب اشخاص طبیعی که ممثل شخص اعتباری هستند؛ البته بر آن‌ها صادق است عنوان قوم و عنوان من، این مدیرعامل، آن رئیس، نمی‌دانم آن متولی، بر این‌ها صادق است. اما این‌ها که برای خودشان فرض این است که احیاء نکردند که. پس این دلیل نمی‌تواند به این‌ها بگوید این مال آن مولی‌علیه شد. مال آن بانک، مال آن نمی‌دانم شرکت، این‌ها شد. «ولکّتهم یحیون الأرض الموات للشخص الاعتباری لا لأنفسهم، والحال أنه بالقرینة التي یذکرها الإمام علیه‌السلام وهي لهم أو فهمی له فالأخبار ناظرة إلى إحياء الأشخاص الطبيعيين» ل خودشان نه برای دیگری. و الا باید حضرت می‌فرمود «لمن احیوا له». ولی نفرموده «لمن احیوا، لهم». برای خود این‌ها که احیاء کردند. پس بنابراین آن‌چه که در این روایت، از این روایت استفاده می‌شود این است که شخص طبیعی هم وقتی آمد برای خودش احیاء کرد مالک می‌شود. اما شخص طبیعی برود حتی برای دیگری احیاء بکند ولو آن دیگری هم شخص طبیعی باشد. این روایات شامل او نمی‌شود. ممکن است این جور بفرمایند.



«فاتضح أنّ الدلیل الخاص للإحیاء» این‌ها «لا یعمّ إحیاء الشخص الاعتباری». شامل آن‌ها نمی‌شود. «نعم، یمکن اثبات» مشروعیت شخص اعتباری به وجوه ثلاثه‌ای که «أشرنا إلیه» در ذیل سبب ثانی که اول بحث امروز آن را خواندیم. بله، از آن راه‌ها می‌توانیم.

«السبب الرابع یا الثالث: العقود والإیقات و غیرها من الأسباب العقود والإیقات من أسباب تملک الشخص الطبیعی، تقع أيضاً سبباً لتملک الشخص الاعتباری»، خب عقود و ایقاعات خب یکی از وسائل تملک عقد است دیگه. عقد بیع، عقد اجاره، عقد نمی‌دائم صلح، عقد مضاربه، مزارعه و هکذا بقیه عقود، این‌ها سبب تملک می‌شود در شخص طبیعی. این‌ها، خود همین‌ها در شخص اعتباری هم همان‌طور که مکرر هم امروز هم حتی گفتیم. در مورد آن‌ها هم تطبیق می‌شود و سبب تملک و تملیک آن‌ها هم هست.

«العقود والإیقات من أسباب تملک الشخص الطبیعی، تقع أيضاً سبباً لتملک الشخص الاعتباری» این‌ها، این عقود و ایقاعات سبب تملک شخص اعتباری هم می‌شود. «کما لو اشترى شیئاً أو أوقف علیه مال»، برای شخص اعتباری یک مالی وقف شد. «و ذلك بمقتضى» که بنابراین که ما بگوییم وقف، ایقاع است. مثال برای ایقاع ... این می‌گوید وقف ... قبول نمی‌خواهد دیگه. این را وقف کردم برای مسجد، این را وقف کردم برای فلان، «و ذلك» بله، شی‌ای را خرید این شخص اعتباری یا وقف گردید بر شخص اعتباری «و ذلك بمقتضى شمول تلك الأدلة للشخص الاعتباری. خب «أَوْقُوا بِالْعُقُودِ»، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، نمی‌دانم ادله وقف، ادله صلح، و و و می‌گیرد همه‌ی این‌جا را. که توضیح آن داده شد. «کما أنّ هناك أسباب أخرى لتملک الشخص الطبیعی، کما لو ملک الشخص الطبیعی مالاً عوضاً عن ماله المضمون من أحدٍ عند إتلافه أو تلفه بنفسه». یک مواردی داریم که شخص طبیعی بدون عقود و ایقاعات مالک می‌شود. مثلاً یک نفری تلف کرده مال شخصی را. خب به‌واسطه تلف او این آقایی که مالش تلف شده در ذمه‌ی او مثلش یا قیمتش را مالک می‌شود. حالا شخص اعتباری هم اگر کسی آمد تلف کرد مثلاً یک مالی را از بانک یا از شرکت. این‌جا هم باز آن بانک یا آن شرکت یا آن شخص اعتباری این هم مالک می‌شود در ذمه‌ی آن متلف بدل او را، حالا اگر مثلی باشد مثلش، اگر قیمی باشد مثلاً قیمتش را. همان‌طور که این‌ها سبب هستند عقود و ایقاعات، همین‌طور اسباب دیگری برای تملک شخص طبیعی وجود دارد. مثل این‌که مالک شود شخص طبیعی یک مالی را عوضاً از مال آن شخص طبیعی که مورد ضمان قرار گرفته از کسی. خب «عند إتلافه له» کی مالکش می‌شود؟ «لو

ملک عند إتلاف» آن احد، آن مال را. «عند إتلافه له». برای آن شخص طبیعی. یا این که یک مواردی هم هست که حتی اگر تلاف بشود، اتلاف نباشد که اگر تلف شد باز هم در آن جا آن از کیسه او هست. مثلاً «تلف المبیع قبل قبضه فهو من مال مالکه» او می‌گویند دومرتبه او مالک است. این مال می‌شود خرج من ملکه. این متاعی را فروخت بایع به مشتری؛ اما قبل از این که بدهد دست مشتری تلف شد. این دو مرتبه برمی‌گردد به ملک خودش. «وأيضاً يملك بأخذه المال المعرض عنه»، یا شخص طبیعی مالک می‌شود به أخذ نمودن مالی که مورد اعراض واقع شده است. خب خیلی مرسوم است دیگه، مردم مثلاً یک چیزی کهنه شده، فلان شده، دیگه میلش ندارند می‌گذارند توی کوچه. خب این اعراض کرده دیگه. حالا یک کسی می‌آید این را برمی‌دارد. مالک می‌شود این را. مال معرض عنه را مالک می‌شود. حالا اگر آمدند این را برای یک شخص طبیعی ای برداشتند! دید که یک بخاری خوبی یک کسی گذاشته توی کوچه و اعراض کرده از آن، خب آورد گذاشت برای مسجد. متولی مسجد آورد گفت می‌گذاریم توی مسجد. البته این‌ها بنابراین که ما این موارد را بپذیریم. اگر پذیرفتیم که در مورد شخص طبیعی هست حالا این حداقل به واسطه امور ثلاثه‌ی که در ذیل گفت شد می‌توانیم آن‌ها را اثبات کنیم برای شخص اعتباری. اگر خود ادله‌اش هم شامل نشود می‌توانید... می‌فرمایند که «إذا عُدَّ هذا القبيل» که عوضاً از مالش باشد در موارد إتلاف یا در موارد تلف یا در موارد اعراض، ما این‌ها را سبب تملک بدانیم و شمرده بشود این‌ها از سبب تملک. «أو يملك في بعض موارد اللقطة، وموارد مشابهة أخرى». یا این که در یک مواردی حق دارد شخص واجد لقطه مثلاً چند درهم خاصی که آقا فرمودند و علامتی هم در آن نباشد می‌تواند مالک بشود شخصی که آن لقطه را دیده است. حالا آیا این‌جا هم برای شخص اعتباری می‌شود یا نمی‌شود؟ و موارد مشابه دیگری که وجود دارد. مثلاً وصیت کرده کسی که این مال برای فلانی بدهید. «والبحت التفصیلی» در این اسباب و این که کدام یکی از آن‌ها سبب تملک شخص اعتباری است؟ «وفی آی منها طرح مناقشة عموماً أو جزئياً، فهذا ما يحتاج إلى مجال آخر». که ما تک‌تک این‌ها را ادله‌اش را بیاوریم. می‌خواهیم بحث کنیم. این مجال دیگری را طلب می‌کند. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان